

صهیونیسم و جنبش روشنگری یهود

عبدالله شهبازی

مصاحبه‌ای است با آقای سید مسعود رضوی که در روزنامه همشهری طی چهار شماره (۲۴ دی، ۲۷ دی، ۱ بهمن، ۴ بهمن ۱۳۷۷) منتشر شد.

رضوی: بحث را از منشاء صهیونیسم آغاز کنیم. اصولاً صهیونیسم از کجا نشئت گرفته و چه رابطه‌ای با یهودیت دارد؟

شهبازی: در فرهنگ سیاسی معاصر، صهیونیسم به ایدئولوژی ناسیونالیسم یا نژادپرستی یهود اطلاق می‌شود که در اواخر قرن نوزدهم شهرت یافت و به‌طور سنتی تئودور هرتزل به عنوان بنیانگذار آن شناخته می‌شود. این مفهوم از واژه "صهیون" گرفته شده که نام تپه‌ای است در بیت‌المقدس. معنی این واژه روش نیست. معانی متعددی برای آن بر سر راه دارد. هرتزل، در مقاله "عبر" نام کتاب تاریخی‌اش که در سال ۱۸۹۶ میلادی در برلین به نام "صهیونیسم" را اولین بار یک روزنامه‌نگار یهودی به نام ناتان برنباوم در آوریل ۱۸۹۰ به کار برد برای ارجاع به موجی که از دهه ۱۸۸۰ میلادی در میان یهودیان ساکن روسیه و شرق اروپا ایجاد شده بود با شعار بازگشت یهودیان به "ارض اسرائیل" (سرزمین فلسطین). سپس یک روزنامه‌نگار یهودی متولد مجارستان پیدا شد به نام بنجامین زیو که با نام تئودور هرتزل معروف است. این آقای هرتزل در سال ۱۸۹۵ در پاریس کتابی نوشت به نام دولت یهود. کتاب هرتزل با حمایت کانون‌های بسیار ثروتمند و متنفذ یهودی ساکن اروپا و ایالات متحده آمریکا به سرعت در همه کشورها معروف شد و

خود هرتزل نیز به عنوان "بنیانگذار جنبش صهیونیستی" شهرت فراوان یافت. هیجده ماه بعد (۲۹ اوت ۱۸۹۷) اولین کنگره صهیونیستی در شهر بال تشکیل شد. این داستان آشنایی است که کم و بیش در تمامی فرهنگ‌ها و منابع درباره منشاء صهیونیسم عنوان می‌شود. اگر بخواهیم منشاء صهیونیسم را با داستان فوق بشناسیم قطعاً به بیراهه رفته‌ایم. این تاریخچه رسمی حاوی سه پیام منحرف کننده و بسیار غلط است: به ما می‌گوید که صهیونیسم اولاً در اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود یک قرن پیش، ایجاد شد؛ ثانیاً بیان ایدئولوژیک موج آوارگی یهودیان شرق اروپا، یعنی یک جریان طبیعی و خودانگیخته، بود؛ ثالثاً مانند بسیاری از جریان‌های ایدئولوژیک اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، یک جریان روشنفکری بود و بنیانگذاران آن روزنامه‌نگاران و اصحاب اندیشه و قلم، مانند آقای هرتزل، بودند.

هیچ یک از این موارد صحیح نیست. هرتزل تنها یک نماد بود برای حرکتی که از مدت‌ها قبل آغاز شده بود. اندیشه "دولت یهود" او حرف جدیدی نبود و از قرن هفدهم میلادی به وسیله زرسالاران یهودی و وابستگان و شرکای مسیحی آنها برای تأمین منافع‌شان گاه به گاه مطرح می‌شد. قبل از هرتزل، در قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم، یهودیان و بعضی از پروتستان‌ها جزوه‌هایی با مضمون تأسیس دولت یهود در فلسطین منتشر کرده بودند. صهیونیسم نیز یک حرکت روشنفکری نبود بلکه یک موج سیاسی هدفمند بود که طراحان و حامیان و سرمایه‌گذاران آن خاندان‌های بسیار ثروتمند یهودی بودند و اهداف آنها با اهداف استعمار بریتانیا گره خورده بود. سال‌ها قبل از تولد هرتزل، در دوران ریاست لرد پالمرستون بر دیپلماسی بریتانیا، که مقارن است با دوران سلطنت محمد شاه قاجار و صدارت حاج میرزا آقاسی در ایران، از سال ۱۸۳۹ میلادی حوادث مشکوکی در منطقه سوریه و فلسطین رخ داد و تحرک شدید استعمار بریتانیا برای اشغال سرزمین فلسطین آغاز شد و همین حرکت است که یکصد سال بعد (مه ۱۹۴۸) به تأسیس دولت اسرائیل انجامید. توجه کنیم که در سال ۱۸۴۰، یعنی ۵۵ سال قبل از انتشار کتاب هرتزل، برخی روزنامه‌های فرانسوی و آلمانی هدف اقدامات پالمرستون در منطقه خاورمیانه را ایجاد «جمهوری یهودی» در فلسطین عنوان کردند. بنابراین نباید آقای هرتزل را جدی گرفت. بنیانگذاران و رهبران واقعی صهیونیسم کانون‌های معینی بودند و این بخشی از حرکت مرموزی بود که از مدت‌ها پیش آغاز شده و با مطامع استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم پیوند تنگاتنگ داشت.

رضوی: یعنی شما منشاء صهیونیسم را در نیمه اول قرن نوزدهم و ناشی از پیوند الیگارش‌ی یهودی با استعمار بریتانیا می‌دانید؟

شهبازی: خواستم نشان دهم که هرتزل را نمی‌توان "بنیانگذار صهیونیسم" و حتی "صهیونیسم جدید" دانست و این نوع نگاه به تاریخ صهیونیسم در واقع تکرار همان الگوسازی تاریخی است که الیگارش‌ی یهودی با اهداف معینی رواج داده است. اگر بخواهیم مبداء واقعی صهیونیسم را بشناسیم باید به سراغ تاریخ باستان قوم یهود و اساطیر یهودی برویم و در این جستجو است که صهیونیسم را به عنوان ایدئولوژی الیگارش‌ی یهودی خواهیم شناخت....

رضوی: البته مفهوم "قوم یهود" مورد مناقشه است. می‌دانید که برخی دگراندیشان یهودی مانند کُستلر اصولاً منکر وجود یهودیت به عنوان یک قوم‌اند.

شهبازی: کاملاً درست است. مفهوم "قوم یهود" مورد بحث‌های فراوان قرار گرفته و نظریات متضادی در این باره وجود دارد. بعضی محققین، مانند پولیاکف و کُستلر، منکر قوم یهود به عنوان یک پدیده نژادی هستند. البته آنها بر ورود عنصر قومی خزرها به صفوف یهودیان تأکید می‌کنند که مورد قبول من نیست و در این باره در کتاب *زرسالاران* توضیح داده‌ام. می‌توان از پدیده‌ای به نام "قوم یهود" سخن گفت به عنوان مجموعه‌ای کم و بیش همگون که در طول تاریخ بر اساس تاریخ و فرهنگ و دین و روانشناسی قومی و ساختار سیاسی مشترک شکل گرفته است. البته در هیچ قومی خلوص نژادی وجود ندارد. ولی قطعاً می‌توان گرایش یا گرایش‌های غالب نژادی را نیز در این یا آن قوم یافت. مثلاً، در طول تاریخ کمتر مردمی مانند سکنه شبه قاره هند مورد تهاجم اقوام غیر بومی بوده‌اند. ولی این امر گرایش‌های غالب نژادی را در اقوام هندی تغییر نداده است و معمولاً می‌توان هندی‌ها را از چهره و سیمای ظاهری‌شان شناخت. در اقوام اروپایی، اعراب و سایر اقوام نیز همین‌طور است و به هر حال یک گرایش غالب قومی وجود دارد هم در مختصات جسمانی هم در مختصات روانی و فرهنگی. در مورد یهودیان هم تصور می‌کنم، بجز برخی گروه‌های "یهودی شده"، مانند یهودیان سیاهپوست آفریقایی یا یهودیان ساکن سواحل هند و حتی برخی ژاپنی‌های یهودی شده، بتوان گرایش غالب نژادی را مشاهده کرد. بسیاری از مردم، در همه جای دنیا، تصور می‌کنند که می‌توانند یک یهودی را از طریق چهره ظاهری بشناسند. بهر حال، یک "الگوی قومی" از یهودی وجود دارد و همین "الگوی قومی" است که آن را "قوم یهود" می‌نامیم؛ همان‌طور که یک "الگوی قومی" به نام "ایرانی" را می‌شناسیم در حالی که می‌دانیم ایرانیان دارای منشاء نژادی متنوع هستند. خلاصه، مفهوم نژادی از قوم یهود

مهم نیست، مهم این است که بدانیم این مجموعه بر اساس چه عواملی شکل گرفته و به صورت یک هویت واحد "قومی" یا "ملی" درآمده است.

میان "قوم یهود" و "الیگارشی یهودی" نیز باید تفاوت قائل شد. منظورم از الیگارشی یهودی آن گروه‌هایی است که در طول تاریخ طولانی قوم یهود بر اساس ساختارهایی بسیار متمرکز و منسجم رهبری یهودیان را به دست داشته و دارند و در واقع هویت قومی و سرنوشت تاریخی یهودیان را آنها رقم زده‌اند. ریشه‌های شکل‌گیری این پدیده و سیر تاریخی آن را به طور روشن در اسفار پنجگانه و سایر منابع تاریخ کهن یهودیان، که به نام عهد عتیق معروف است، می‌توان دید.

بنابراین، صهیونیسم به یک قرن اخیر محدود نیست و آغاز آن نیز نه از کتاب هرترزل بلکه از اساطیر یهودی است. این اساطیر نه فقط بر یهودیان بلکه بر مسیحیان نیز تأثیر فراوان گذاشت. آرمان‌های صهیونی از دوران جنگ‌های صلیبی به شدت با مسیحیت گره خورد و داعیه دولت جهانی مسیحیت را ایجاد کرد. گفته می‌شد که ظهور مسیح منجر به ایجاد یک امپراتوری جهانی مسیحی به مرکزیت اورشلیم (بیت‌المقدس) خواهد شد. لذا، برای تسریع در ظهور مسیح، فرقه‌های نظامی صلیبی ایجاد شد مانند شهسواران معبد سلیمان، شهسواران سن جان و شهسواران توتونی. این فرقه‌ها، که خصلت جهان‌وطنی داشتند، یعنی تابع یک دربار اروپایی نبودند، بعدها نقش مهمی در تاریخ اروپا ایفا کردند. مثلاً، پس از آن‌که مسلمانان شهسواران توتونی را از فلسطین و مدیترانه بیرون ریختند، آنها برای ادامه جنگ صلیبی، و این بار علیه قبایل "کافر" حاشیه دریای بالتیک، به شمال اروپا لشکر کشیدند. این سرآغاز تاریخ دولت آلمان است. استاد اعظم فرقه فوق پس از قتل عام و غارت قبایل بروسی حکومتی تشکیل داد و از سوی پادشاه لهستان به عنوان گراند دوک سرزمین قبایل بروسی منصوب شد. این هسته بعدها به پادشاهی پروس تبدیل شد و سرانجام در سال ۱۸۷۰ به تأسیس کشور آلمان انجامید.

صهیونیسم، یا آرمان استقرار سلطنت مسیح در صهیون، یک موتور قوی بود که به وسیله آن توده‌های عوام بسیج و به عنوان لشکر حکمرانان و الیگارشی اروپا به کار گرفته می‌شدند. به این ترتیب، "صهیونیسم مسیحی" نقش بسیار مهمی در پیدایش تمدن جدید غرب و در تأسیس آمریکای جدید داشت. انتقال توده‌های عظیم انسانی از اروپا به سرزمین‌های دوردست قاره آمریکا کار آسانی نبود. زمانی پادشاه وقت انگلیس بخشی از سرزمین کنونی کانادا را، که امروز نوا اسکاتیا (اسکاتلند نو) نام دارد، به یک درباری اسکاتلندی به نام سر ویلیام آلکساندر بخشید. این آقا با حمایت دربار بریتانیا تلاش وسیعی را آغاز کرد که اسکاتلندی‌ها را به این سرزمین بکوچاند. به هر

اسکاتلندی که دو هزار پوند پول به دربار و هزار پوند در سال به ویلیام آلکساندر می داد ۶۵۰۰ هکتار زمین در نوا اسکاتیا واگذار می شد. معهدا، کسی از این طرح استقبال نکرد و از سال ۱۶۲۱ تا سال ۱۶۳۱ تنها ۸۵ نفر حاضر به مهاجرت شدند. بنابراین، باید انگیزه‌های قوی معنوی و دینی ایجاد می شد تا این مهاجرت شکل انبوه به خود بگیرد. چنین بود که اولین کلنی‌ها در قاره آمریکا با پرچم آرمان‌های صهیونیستی ایجاد شدند. در پشت کمپانی‌هایی که این مهاجرت‌ها را سازمان می دادند و مدعی بودند انگیزه‌شان دینی و هدفشان ایجاد کلنی‌های صهیونی است، کانون‌های مالی و سیاسی قرار داشتند که سود واقعی را از ایجاد این موج می بردند. این صرافان آمستردام و لندن بودند که سرمایه این مهاجرت‌ها را، البته با انگیزه سودهای کلان، تأمین می کردند.

رضوی: درباره این آرمان‌های مسیحایی و ارتباط آن با صهیونیسم بیشتر توضیح دهید.

شهبازی: صهیونیسم، به معنای عام آن، بر یک پیام مسیحایی و شش اسطوره تاریخی مبتنی است. پیام مسیحایی این است که گویا یهودیان موجود همان قوم برگزیده خداوند، یعنی بنی اسرائیل، هستند؛ از سرزمینی که خداوند به ایشان بخشیده، به عنف و زور اخراج و در سراسر جهان پراکنده شدند و سرانجام روزی، طبق وعده خداوند، مسیح ظهور می کند و آنها را به سرزمین آباء و اجدادی‌شان (فلسطین) باز می گرداند و با مرکزیت این دولت امپراتوری جهانی مسیح تأسیس می شود.

این شش اسطوره عبارتند از اول، اسطوره ده سبط گمشده بنی اسرائیل؛ دوم، اسطوره تبعید بابل؛ سوم، اسطوره تخریب معبد سلیمان در سال هفتاد میلادی و آغاز دوران آوارگی یهودیان در جهان که به "دوران دیاسپورا" معروف است؛ چهارم، اسطوره انکیزیسیون اسپانیا و پرتغال یعنی کشتار یهودیان به وسیله محاکم مسیحی تفتیش عقاید که منجر به مهاجرت بزرگ آنها در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی از شبه جزیره ایبری شد؛ پنجم، اسطوره قتل عام یهودیان در روسیه و شرق اروپا که به پوگروم‌ها معروف است و منجر به مهاجرت بزرگ یهودیان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی، آمریکای جنوبی و تعدادی نیز به فلسطین شد و ایدئولوژی "صهیونیسم جدید" را آفرید. ششمین و آخرین اسطوره، هالوکاست یعنی قتل عام یهودیان در دوران سلطه فاشیسم بر اروپا است که موج مهاجرت جدید آنها را به ایالات متحده آمریکا و بعضاً به فلسطین سبب شد و به تأسیس دولت اسرائیل انجامید. روح تمامی این اسطوره‌ها القاء "مظلومیت و آوارگی

قوم یهود“ است و اثبات این وعده که گویا بر محور ”قوم یهود“ سرانجام امپراتوری جهانی مسیح تأسیس خواهد شد. چنان‌که می‌بینیم این اسطوره‌سازی‌ها فقط به دوران باستان تعلق ندارد و تا قرن بیستم ادامه یافته است.

در سال‌های اخیر موج بسیار جدی در میان محققین غربی ایجاد شده که در ماجرای روژه گارودی کم و بیش رسانه‌های ما آن را منعکس کردند. این محققین به‌طور مستدل برخی ادعاهایی را، که سالیان سال به‌ویژه از طریق فیلم‌های سینمایی و رمان‌ها درباره قتل عام یهودیان در زمان جنگ دوّم جهانی عنوان می‌شد، مورد تردید قرار داده‌اند. مثلاً، آقای گارودی در کتاب معروف خود، *اسطوره‌های بنیانگذار اسرائیل*، نشان می‌دهد که ماجرای معروف کوره‌های آدم‌سوزی در اردوگاه‌های هیتلری یک دروغ بزرگ تاریخی است. این کوره‌ها برای سوزانیدن اجساد کسانی بوده که به علت رواج بیماری تیفوس در زمان جنگ دوّم جهانی می‌مردند و آتش زدن اجساد ایشان از نظر بهداشتی الزامی بود. چنین کوره‌هایی در پاریس، در لندن و در همه شهرهای مهم اروپای آن زمان وجود داشت و اختصاص به مناطق تحت اشغال آلمان نداشت. اضافه می‌کنم که نه تنها اسطوره اخیر، بلکه پنج اسطوره دیگر نیز از بیخ و بن جعلیات بزرگ تاریخی هستند و به ضرب تبلیغات گسترده الیگارشسی یهودی و تسلط آنها بر نهادهای دانشگاهی و تبلیغاتی و حضور فعال و موثر ایشان در عرصه تاریخنگاری جا افتاده‌اند. این امر نشان می‌دهد که تاریخنگاری تا چه حد می‌تواند تأثیرات عمیق سیاسی داشته باشد.

رضوی: یعنی الیگارشسی یهودی از تاریخنگاری به عنوان یک حربه مهم برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کند؟

شهبازی: آری! قطعاً می‌توان ادعا کرد که هیچ ملتی مانند یهودیان به تاریخنگاری توجه ندارد، هیچ کس مانند آنان از تاریخنگاری به سود خود استفاده نکرده و هیچ کس مانند آنان بر تاریخنگاری جهان تأثیر نگذاشته است. تاریخنگاری رسمی یهود بر تاریخنگاری رسمی غرب معاصر نیز سلطه عجیبی یافته است. این نوع تاریخنگاری، یهودیان را به عنوان قومی همیشه مظلوم و زیر ستم جلوه می‌دهد و رواج این تصویر هم به دلیل سرمایه‌گذاری‌ها و تبلیغات وسیع و پرهزینه است و هم به دلیل توانایی عجیب و استعداد غریب الیگارشسی یهودی در اسطوره‌سازی و جعل دروغ‌های بزرگ تاریخی. باید توجه کنیم که یهودی نوعی و تیپیک، یعنی آن یهودی که در فرهنگ‌های مسیحی و اسلامی معرفی شده، خود را واقعاً یک موجود برگزیده خداوند و تحت

حمایت خداوند و خلاصه نورچشمی و عزیزدردانه خداوند می‌داند و به‌رغم این احساس همیشه مظلوم‌نمایی می‌کند. این نوع از روانشناسی منحصر بفرد است و در هیچ قوم و ملت دیگر مشابه ندارد. در طول تاریخ، بسیاری از اقوام و ملت‌ها، از جمله ایرانیان، مورد تهاجم‌های خونین بوده‌اند ولی در روانشناسی قومی و ملی آنها اثر اندکی از جزع و مظلوم‌نمایی می‌توان یافت. مثلاً، در روانشناسی ما ایرانیان همیشه این تفاسخ وجود داشته که از تهاجم‌های سخت خارجی سربلند بیرون آمده‌ایم. سایر ملت‌ها، اعم از غربی و شرقی، نیز چنین‌اند. ولی یهودیان، برعکس، به شدت عنصر مظلومیت را برجسته می‌کنند و از کاه کوه می‌سازند. شش اسطوره‌ای که گفتم بر اساس همین روانشناسی شکل گرفته است و در واقع این اسطوره‌ها در بنیان تاریخنگاری رسمی یهود قرار دارد. البته توجه دارید که بر تاریخنگاری رسمی یهود و تاریخنگاری رسمی غرب تأکید می‌کنم یعنی منظورم مورخین و محققین مستقل یهودی یا غربی نیست؛ منظورم الگوها و قالب‌های رسمی تاریخنگاری یهودی یا غربی است.

رضوی: این روانشناسی خاص در یهودیان چگونه به‌وجود آمد؟

شهبازی: این روانشناسی در یک فرایند طولانی شکل گرفت که از قرون اولیه میلادی شروع می‌شود. باید به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که یهودیان، برخلاف سایر جوامع انسانی، به یک سرزمین خاص و معین مقید نیستند و از قرون اولیه میلادی تا به امروز نوعی زندگی کوچ‌نشین در پهنه جهانی داشته‌اند. این الگوی زیست و معیشت کاملاً انتخابی بوده و اجبار در کار نبوده است. یعنی آنها داوطلبانه موطن اولیه‌شان، سرزمین فلسطین، را رها کردند و داوطلبانه در طول قرن‌ها به این سرزمین بازنگشتند در حالی که فرصت‌های فراوانی در اختیار آنها بود که به‌طور کامل در فلسطین ساکن شوند. مثلاً در قرن شانزدهم و در دوران نفوذ یوسف ناسی در دربار سلیم دوم سلطان عثمانی. این یوسف ناسی بسیار مقتدر بود و سلطان سلیم آنقدر به او ارادت داشت که جزیره ناکسوس و ۱۲ جزیره دیگر از بزرگ‌ترین جزایر دریای اژه را به او بخشید. در آن زمان فلسطین اهمیتی نداشت. آیا یوسف ناسی نمی‌توانست به‌جای جزایر غنی و پردرآمد فوق، فلسطین را بخواهد و یهودیان را در این سرزمین سکنی دهد؟ قطعاً می‌توانست. ولی واقعیت این است که یهودیان آن زمان علاقه‌ای به سکونت در فلسطین نداشتند و هیچگاه بنادر پر رونق و زرخیزی مانند آنتورپ و لیسبون و آمستردام و سالونیک و از میر و قسطنطنیه و فاس و هرمز و غیره را رها نمی‌کردند و به "ارض موعود" نمی‌رفتند. این امر امروزه نیز صادق است و خاندان‌های ثروتمند و

زرسالار یهودی، دولت اسرائیل را تنها به عنوان یک پایگاه سیاسی و به عنوان یک کانون ایجاد تشنج منطقه‌ای و جهانی می‌خواهند تا از طریق آن همیشه بازار صنایع تسلیحاتی و نظامی آنها پر مشتری باشد، نه به عنوان محل اقامت و زندگی خود. آنها هیچگاه کاخ‌های مجلل و افسانه‌ای‌شان در جزایر خصوصی اقیانوس آرام را رها نمی‌کنند و به فلسطین نمی‌روند. می‌دانید که بارون ادموند روچیلد بزرگترین سرمایه‌گذاری را برای استقرار یهودیان در فلسطین کرد و سهم او در این ماجرا آنقدر زیاد است که به "پدر ارض اسرائیل" شهرت دارد. ولی او در طول عمر طولانی‌اش تنها سه بار به فلسطین سفر کرد و در این سفرها هم کمتر از عرشه کشتی مجلش، که یک کاخ تمام و کمال بود، خارج شد. در این سفرها، ملاقات او با یهودیان ساکن فلسطین را مانند ملاقات یک پادشاه با رعایایش توصیف کرده‌اند. می‌گویند زمانی که بارون روچیلد سران یهودیان فلسطین را برای شام به عرشه کشتی خصوصی‌اش دعوت کرد، آنها از دیدن این کاخ مجلل دریایی حیرت‌زده شدند و این جوک در میان آنها رواج یافت. یک یهودی به روچیلد می‌گوید: نمی‌خواهی به "ارض موعود" بروی؟ روچیلد جواب می‌دهد: تو به "ارض موعود" برو، من در "کشتی موعود" می‌مانم. این آقای روچیلد جمله معروف و گویایی دارد. می‌گوید «صهیونیست یک یهودی آمریکایی است که به یک یهودی انگلیسی پول می‌دهد تا یک یهودی لهستانی به فلسطین برود». طبعاً فقدان سرزمین یک خلاء در ساختار این قوم ایجاد می‌کرد و این خلاء با مفاهیم دینی و اساطیری خاصی که مبتنی بر اصل برگزیدگی و رسالت مسیحایی است و با ساختار سیاسی متمرکز و فرقه‌گونه معینی مرتفع شد و این عناصر سبب شد که قوم یهود در طول نزدیک به دو هزار سال اخیر، که به جامعه‌ای جهان‌وطن تبدیل شد، موجودیت و تداوم خود را حفظ کند. تاریخ‌سازی و ترویج افسانه مظلومیت یکی از ارکان مهم این فرهنگ منحصر به فرد است که بقای یهودیان را سبب می‌شده و هم‌دلی جوامع میزبان را نسبت به این مهاجرین تازه از راه رسیده جلب می‌کرده است. البته باید توجه کنیم که عدم تعلق یهودیان به سرزمین واحد و کوچ‌نشینی آنها در پهنه جهانی مزایای چشمگیری برای آنها داشته و به همین دلیل آنها این شیوه زیست و معیشت را انتخاب کردند و ادامه دادند. اگر یهودیان در سرزمین فلسطین می‌ماندند شاید در طول این تاریخ طولانی، مانند بسیاری از اقوام کوچک دیگر، مضمحل می‌شدند و قطعاً اگر می‌ماندند هیچگاه وزن و اهمیت جدی نمی‌یافتند. فنیقی‌ها (کنعانی‌ها) در فلسطین ماندند و امروز به تاریخ تعلق دارند و اثری از آنها نیست. در حالیکه فنیقی‌ها تجار بین‌المللی و صرافان بزرگ زمان خود بودند و اصولاً یهودیان تجارت بین‌المللی و صرافی را از همسایگان فنیقی‌شان یاد گرفتند. بنابراین، عناصر فرهنگی و سیاسی فوق،

یعنی اسطوره‌ها و روانشناسی دینی و تاریخی و ساختار سیاسی متمرکز و فرقه‌گونه و انواع شگردهای خاص آنها برای کسب و تکاثر ثروت و رشد سیاسی و اقتصادی، عناصر بسیار نیرومندی بود و این تنها جامعه بشری جهان‌وطن را در طول قرن‌ها به یک نیروی متنفذ جهانی تبدیل کرد. به دلیل همین خصوصیت است که یهودیان به عنوان بنیانگذاران بانکداری بین‌المللی شناخته می‌شوند زیرا تنها جماعتی بودند که به دلیل حضور اعضای مختلف یک خاندان در مراکز مختلف جهان اعتبار مالی جهانی داشتند و می‌توانستند با صدور یک حواله و برات مبالغ عظیمی در یک گوشه دیگر دنیا در اختیار فلان تاجر قرار دهند و بابت این اقدام، که از هیچ کس دیگر جز یهودیان ساخته نبود، حق‌العمل کلانی دریافت کنند. در حالی که تا قبل از قرن نوزدهم حتی برای یک لرد مقتدر انگلیسی نیز ممکن نبود که در لندن یادداشتی بنویسد و حواله او، مثلاً در اصفهان، به پول تبدیل شود. البته تجار مسلمان در دوران معینی در محدوده مراکز مهم تجاری شرق و دنیای اسلام چنین مبادلات مالی داشتند. همین‌طور است در زمینه مسائل سیاسی و اطلاعاتی و فرهنگی، که یهودیان به دلیل جهان‌وطنی بودنشان نقش منحصربه‌فردی ایفا می‌کردند. این رفتارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به دلیل شیوه منحصربه‌فرد زندگی جامعه جهانی یهود، رفتارها و کنش‌های طبیعی آنها بود که گاه در نظر سایر ملت‌ها غیرطبیعی و عجیب جلوه می‌کرد.

رضوی: این که رفتارهای فوق طبیعی است، نکته مهمی است و دیدگاه شخص را درباره یهودیان بسیار تغییر می‌دهد. توانایی‌هایی که اقوام به لحاظ تاریخی و اقلیمی و فرهنگی داشتند، یهودیان توانستند این تجربیات را اخذ کنند و با استفاده از آن پیشرفت کنند. این تجربیات از پدر به پسر رسید و نتیجه این شد که در جامعه یهود، چنان‌که اشاره کردید، قابلیت‌های بسیار به وجود آمد و این جامعه و افرادش توانستند در مواقع بحرانی و در مقاطع سرنوشت‌ساز تاریخی، کانون‌های رو به رشد قدرت را تشخیص بدهند و به آن سمت بروند. مثلاً مرکز فعالیت خود را از بغداد به اندلس منتقل کنند و سپس به عثمانی و شمال آفریقا و بنادر مدیترانه و غرب اروپا و بالاخره به انگلیس و سرانجام به آمریکا.

شهبازی: درست است. ما جز گروهی از تجار ارمنی چند قرن اخیر، ساختار جهان‌وطنی مانند یهودیان سراغ نداریم. گروه‌های آرامنه فوق هم به این دلیل بسیار موفق بوده‌اند. به عبارتی، چرخش در میان فرهنگ‌های مختلف موجب می‌شد که این افراد از هوشیاری مالی و سیاسی و اطلاعاتی بالایی برخوردار شوند و به خوبی از

فرصت‌های جدید استفاده کنند و در دوران پیدایش استعمار غرب به واسطه‌ها و دلال‌های ایشان و بالاتر از آن حتی به طراحان و برنامه‌ریزان اقدامات آنها تبدیل شوند. فیلیپ لاوسون در تحقیقی که درباره کمپانی هند شرقی بریتانیا انجام داده می‌نویسد که انگلیسی‌ها تا اوایل قرن هفدهم چیز زیادی از تجارت بین‌المللی نمی‌دانستند. در واقع به کمک یهودیان بود که آنها توانستند تجارت خود را در شرق آغاز کنند و آن را سامان بدهند. این نقش به دوران جدید اختصاص ندارد. مثلاً ما می‌دانیم در قرن نهم میلادی این یهودیان بودند که به خلفای فاطمی تونس اطلاع دادند که اوضاع سیاسی مصر خراب است و آنان را به اشغال این سرزمین تحریک و راهنمایی کردند و پس از استقرار خلافت فاطمی در مصر نقش مهمی در دستگاه آنها به‌دست گرفتند. بعدها یهودیان همین نقش را در تهاجم پرتغالی‌ها به هند ایفا کردند.

رضوی: یعنی یهودیان به دلیل خصلت جهان‌وطنی‌شان از اطلاعات وسیع و شرم اقتصادی قوی برخوردار شدند و چون مقید به وطن خاصی نبودند ثروت را در هر جایی می‌یافتند به سراغ آن می‌رفتند؟

شهبازی: دقیقاً به همین دلیل از نیمه دوم قرن نوزدهم مهاجرت انبوه یهودیان به ایالات متحده آمریکا شروع شد و در واقع آنها این کشور را از درون اشغال کردند. در تاریخ طولانی یهود از این‌گونه نقل و انتقالات جمعیتی فراوان می‌توان دید. مثلاً، در زمانی که وضع آنها در امپراتوری روم خراب می‌شد به بین‌النهرین و قلمرو دولت ساسانی می‌رفتند و بالعکس. به این دلیل، در جنگ‌های ایران و روم نقش مؤثری داشتند. بنابراین، فرضاً اگر در آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی وضع ایالات متحده آمریکا خراب شد، کاملاً طبیعی است که یهودیان به بهانه‌ای موج جدیدی از مهاجرت انبوه به نقطه دیگر را آغاز کنند و سپس درباره "یهود ستیزی" آمریکائیان فغان و شیون سر دهند و بر آنان تفت و لعنت کنند. این رفتاری است که یهودیان در دو هزار سال اخیر با تمامی جوامع میزبان خود داشته‌اند: امپراتوری روم، ایران ساسانی، خلافت عباسی، خلافت فاطمی، دولت‌های اسلامی اندلس، سپس دولت‌های مسیحی اسپانیا و پرتغال، سپس عثمانی، روسیه، آلمان و غیره و غیره. تاریخ یهود را این‌گونه کوچ‌های عجیب و اسطوره‌سازی‌های عجیب‌تر رقم می‌زند. برای تمامی کوچ‌های بزرگ و کوچک یهودیان یک اسطوره نیز ساخته شده و علت کوچ با "تئوری مظلومیت و آوارگی" تبیین شده است. مثلاً، در زمان سلطنت فیروز ساسانی وضع اقتصادی ایران به شدت خراب شد و در نتیجه بسیاری از یهودیان ساکن ایران به حواشی خلیج فارس و مراکز شکوفای

تجاری و کشاورزی عربستان و یمن مهاجرت کردند. تاریخنگاری یهود علت واقعی این مهاجرت را ذکر نمی‌کند بلکه برای توجیه آن افسانه‌سازی می‌کند و براساس تئوری مظلومیت و آوارگی این مهاجرت را به "یهود ستیزی" فیروز نسبت می‌دهد، به این پادشاه ساسانی لقب "فیروز شریر" می‌دهد و به عنوان مدرک به کتاب حمزه اصفهانی استناد می‌کند که حدود پنج قرن پس از فیروز نوشته شده است!

رضوی: درباره شش اسطوره‌ای که گفتید توضیح دهید.

شهبازی: اولین اسطوره، ماجرای "ده سبط گمشده بنی اسرائیل" است. منشاء این اسطوره به داستان معروف یوسف و حسد برادران به او می‌رسد. می‌دانیم که بنی اسرائیل دوازده سبط یا قبیله بودند که سبط یا قبیله یهودا یکی از آنها است. در حوالی سال ۹۲۸ قبل از میلاد، ده قبیله بنی اسرائیل به رهبری خاندان یوسف در شمال سرزمین فلسطین دولتی تشکیل دادند که "مملکت افرائیم" نامیده می‌شد و پایتخت آن شهر معروف سامریه یا شمرون بود. افرائیم نام پسر یوسف و نوه محبوب یعقوب، بنیانگذار بنی اسرائیل، است. در مقابل این دولت مقتدر و ثروتمند، دولت قبیله یهودا قرار داشت که در منطقه پست جنوبی فلسطین مستقر بود و از وضع اقتصادی مناسبی برخوردار نبود. از این زمان توطئه سران قبیله یهودا علیه مملکت افرائیم شروع شد و سرانجام با تحریک و دسیسه آنها در سال ۷۲۰ پیش از میلاد سارگون دوم، پادشاه آشور، به دولت افرائیم حمله کرد و به کمک یهودیان آن را منقرض نمود. آشوری‌ها تعدادی از سکنه اسباط ده‌گانه بنی اسرائیل را به اسارت گرفتند و به سایر مناطق امپراتوری خود کوچ دادند و بقیه را سران قبیله یهودا به بردگی بردند. از این زمان است که در دین یهود مفاهیم "عبد عبرانی" و "کنیز عبرانی" پیدا شد. این ماجرا بعدها به دستمایه "اسطوره ده سبط گمشده بنی اسرائیل" بدل شد که اولین جعل بزرگ تاریخی یهودیان است. در این اسطوره، نقش یهودیان در نابودی ده سبط ساکن در مملکت افرائیم پوشیده و ناگفته ماند و یهودیان مظلومیت آنها را به عنوان مظلومیت خود در تاریخ ثبت کردند. طبق این اسطوره، که به خصوص از قرن پانزدهم و دوران رنسانس در میان مسیحیان رواج فراوان یافت، روزی ده سبط گمشده بنی اسرائیل پیدا خواهند شد و به رهبری سران یهودیان دولت جهانی یهود را ایجاد خواهند کرد. این اسطوره در غارت قاره آمریکا نقش مهمی ایفا کرد و بسیاری از کاوش‌هایی که در اعماق این قاره برای چپاول صورت می‌گرفت به بهانه جستجو برای یافتن ده سبط گمشده بود با هدف تسریع در ظهور مسیح. زیرا گویا تا این ده سبط پیدا نمی‌شدند مسیح ظهور نمی‌کرد.

دومین اسطوره، داستان تبعید سران دولت یهود به بابل است در سال ۵۸۶ پیش از میلاد و در زمان بخت‌النصر پادشاه کلدانی بابل و هوخشتر پادشاه ایران. در این زمان دولت کلدانی بابل، که از اقوام سامی و به تعبیری عرب بودند، و دولت ایرانی ماد در یک جبهه قرار داشتند و بخت‌النصر داماد هوخشتر، پادشاه ماد، بود. در جبهه دیگر بقایای دولت آشور و فرعون مصر قرار داشتند. این دو جبهه در حال جنگ بودند و دولت کوچک یهود در فلسطین دست‌نشانده و متحد فرعون مصر بود. در نتیجه، بخت‌النصر در رأس سپاهی مرکب از کلدانیان و ایرانیان، از جمله فارس‌ها، به دولت یهود حمله کرد و در ماجرای تقریباً مسالمت‌آمیز و با حمایت مردم و سکنه سرزمین یهود، شاه یهود و مادر دسیسه‌گر او و تعدادی از سران دولت فوق را به بابل منتقل کرد. امروزه، در کاوش‌های باستان‌شناسی آرشیه‌های دولت کلدانی بابل کشف و حقایق بسیاری درباره دوران تبعید گروه فوق روشن شده و آشکار گردیده که شاه یهود در بابل زندگی شاهانه داشته و مورد احترام بخت‌النصر بوده است. بر اساس این اسناد، امروزه حتی برخی محققین معتقدند که اصولاً شاه و سران دولت یهود به تبعید برده نشدند و خود آنها برای فرار از منطقه آشوب‌زده‌شان داوطلبانه در بابل ساکن شده بودند. به‌علاوه، متن کنونی عهد عتیق به شکلی کاملاً روشن و واضح صراحت دارد که تصرف بیت‌المقدس به‌وسیله بخت‌النصر در پی یک شورش مردمی به رهبری ارمیاء نبی علیه شاه و اشراف یهود بوده و حتی بخت‌النصر به دعوت مردم بیت‌المقدس به این شهر حمله کرده است. ارمیاء دشمن مصر و بت‌پرستی مصری و مورد احترام فراوان بخت‌النصر بود. به‌رحال، اسطوره‌سازان یهودی این ماجرای کاملاً روشن را براساس تئوری مظلومیت و آوارگی به داستانی عجیب تبدیل کرده‌اند که شهرت فراوان دارد و تا بدانجا رواج یافته که حتی در فرهنگ ما ایرانیان، که قاعداً باید حامی متحد خود یعنی دولت سامی کلدانی باشیم، نام بخت‌النصر دارای مضمونی منفی است.

سومین اسطوره، ماجرای تخریب معبد سلیمان در سال هفتاد میلادی است. ادعا می‌شود این معبد را رومی‌ها تخریب کردند و یهودیان به‌دلیل آزار و تعقیب دینی مجبور به جلائی وطن شدند و به این ترتیب دوران آوارگی یا "دیاسپورا" آغاز شد که تا امروز ادامه دارد. این داستان نیز دروغی بزرگ بیش نیست. طبق اسناد و منابع تاریخی، در این دوران سران یهودی، به‌رغم مردم فلسطین، در جبهه رومی‌ها قرار داشتند و اداره سرزمین فلسطین با آنها بود. این مقارن با انقلاب بزرگ مسیحیت در فلسطین است. بسیاری از اتباع الیگارشسی یهودی به دین جدید می‌گرویدند و میان آنها با رومی‌ها و سران یهودی، و در رأس آنها خاندان سلطنتی یهودی هیروود، جنگ‌های خونین در جریان بود. در جریان یکی از این جنگ‌ها، معبد سلیمان به عنوان پناهگاه و سنگر مورد

استفاده مردم شورشی قرار گرفت و لژیون‌های رومی و ارتش سران یهودی به این مکان حمله کردند. در جریان جنگ معبد آتش گرفت و تخریب شد. بنابراین، ماجرا اصلاً به نوع دیگری است و ربطی به یهود ستیزی و تعقیب دینی یهودیان ندارد. مضافاً این‌که یهودیان در این زمان فلسطین را ترک نکردند. مرکز الیگارشی یهودی تا سال ۴۲۶ میلادی در فلسطین مستقر بود و در مقاطعی آنان نزدیک‌ترین روابط را با حکمرانان روم داشتند. برای نمونه، در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی، یهودا ناسی رابطه بسیار نزدیک با خاندان سوروس، یعنی خاندان امپراتوران وقت روم، داشت و در فلسطین برای خود حکومت مستقلی بر پا کرده بود و به عنوان "شاه یهود" شناخته می‌شد. رابطه آلكساندر سوروس با یهودیان چنان نزدیک بود که این امپراتور روم از طرف دشمنانش به "آرکی سیناگوگوس"، یعنی "رئیس کنیسه"، ملقب شده بود. مهاجرت یهودیان از فلسطین به بین‌النهرین، یعنی مرکز شکوفای اقتصاد دنیای آن روز، حرکتی تدریجی و کاملاً داوطلبانه و با انگیزه‌های مالی بود و هیچ ربطی به تعقیب و پیگرد و آزار دینی نداشت.

اسطوره چهارم، ماجرای انکیزیسیون اسپانیا و پرتغال است. در تحقیق خود (کتاب *زرسالاران*) در این باره به‌طور مفصل صحبت کرده‌ام و بی‌پایگی این جعل بزرگ تاریخی و اهداف آن را نشان داده‌ام و گفته‌ام که اصولاً تأسیس انکیزیسیون در اسپانیا و پرتغال با هدف سرکوب مسلمانان بود ولی، مانند داستان اسباط گمشده بنی‌اسرائیل، در یک تاراج‌گری بزرگ و زشت تاریخی مظلومیت مسلمانان شبه جزیره ایبری به سود یهودیان به یغما رفت. بنیانگذاران و بسیاری از دادستان‌های انکیزیسیون "مارانو" بودند یعنی یهودیانی که با انگیزه‌های معین سیاسی به ظاهر مسیحی می‌شدند. و مهم‌تر از آن، پای که فرمان تأسیس انکیزیسیون را صادر کرد، یعنی سیکستوس چهارم، از معدود پاپ‌هایی است که نزدیک‌ترین روابط را با یهودیان داشت و حتی زمانی که به سختی بیمار شد، پزشکان یهودی خون او را عوض کردند. می‌بینید که ماجرا پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌کنیم.

پنجمین اسطوره، ماجرای قتل‌عام یهودیان در روسیه و شرق اروپا است که به "پوگروم‌ها" معروف است. "پوگروم" واژه روسی است به معنی حمله و کشتار گروهی به‌وسیله گروه دیگر. از سال ۱۸۸۱ میلادی حرکت‌های مرموزی شروع شد که راز آن تاکنون روشن نشده است. ماجرا چنین بود که گروهی از درون جنگل‌ها، به خصوص در سرزمین اوکراین، به یهودیان حمله می‌کردند، آنها را می‌کشتند و سپس ناپدید می‌شدند و تلاش دولت روسیه برای کشف عاملین این جنایت‌ها نیز به جایی نرسید. برخی از مورخین یهودی معاصر این قتل‌ها را به گروه‌های انقلابی نارودنیک منسوب

می‌کنند که درست نیست. استناد آنها تنها به یک اعلامیه از سازمان نارودنایا ولیا (اراده خلق) است که در آن دهقانان روسیه را به قیام علیه «استثمارگران یهودی و تزار اشراف» فراخوانده بود. بهر حال، بلافاصله تبلیغات بسیار گسترده‌ای در رسانه‌های اروپای غربی و آمریکا درباره این کشتارها شروع شد و شاخ و برگ‌های فراوان به آن داده شد و موجی از همدردی عمومی به سود «مظلومیت یهودیان» ایجاد کرد. این موج چنان قوی بود که حتی نویسنده آزاده‌ای چون ویکتور هوگو را فریب داد و او طی عریضه‌ای به دولت روسیه خواستار «عدالت و شفقت» در حق یهودیان شد. در تبلیغات آن زمان و در تاریخنگاری کنونی یهود وانمود می‌شود که این کشتارها را عمال حکومت تزاری انجام می‌دادند. سندی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و قرائن نیز چیز دیگری را نشان می‌دهد. یک اصل روشن است، و مورخین دانشگاه عبری اورشلیم نیز تأیید می‌کنند، که این حوادث را یک کانون مرکزی و سازمان‌یافته و پنهان‌هدایت می‌کرده است. ما قبلاً حکومت نیکلای اول را در روسیه سراغ داریم که با الیگارشی یهودی میانه‌ای نداشت ولی چنین حوادثی در آن زمان اتفاق نیفتاد. برعکس، این قتل‌ها درست در زمانی اتفاق افتاد که سرمایه‌داران بزرگ یهودی، مانند خانواده‌های گوئنزبرگ و پولیاکف، طی دهه ۱۸۷۰ نفوذ فراوانی در روسیه پیدا کرده بودند. و این حوادث در زمانی رخ داد که بدهی دولت روسیه به خاندان یهودی روچیلد به مبلغ ۶۹ میلیون پوند استرلینگ رسیده بود. این مبلغ در قرن نوزدهم بسیار هنگفت بود و برابر با میلیاردها پوند امروز است. بهر حال، هم اصل ماجرای پوگروم‌ها بسیار مرموز است و هم درباره ابعاد آن بسیار اغراق شده و می‌شود. تعداد این پوگروم‌ها زیاد نبود و اصلاً اهمیتی نداشت که به خاطر آن میلیون‌ها نفر یهودی از زندگی در منطقه‌ای که دو بیست-سیصد سال در آن حضور داشتند، چشم‌پوشند و راهی سرزمین‌های جدید شوند. قطعاً، پوگروم‌ها نمی‌توانست علت مهاجرتی چنین وسیع باشد. بی‌شک، در پشت این حادثه سازمان مخفی نیرومندی قرار داشت که طبق یک برنامه دقیق و با اهداف معین، یهودیان شرق اروپا را به سوی مهاجرت به غرب هدایت می‌کرد.

در این دوران بیش از چهار میلیون نفر یهودی در روسیه و شرق اروپا سکونت داشتند. توجه کنیم که این یهودیان سکنه بومی نبودند. اصولاً تا قبل از دوران شارلمانی، که مقارن با دوران هارون الرشید است، یعنی تا اواخر قرن هشتم میلادی، در سراسر اروپا هیچ یهودی سکونت نداشت. اولین یهودی اروپا فردی به نام اسحاق تاجر است که مدتی سفیر شارلمانی در دربار هارون الرشید بود و قاعدتاً از طرف الیگارشی یهودی مستقر در بغداد به اروپا کوچیده بود. بهر حال، یهودیان روسیه و شرق اروپا بیشتر مهاجرین قرن شانزدهم به بعد بودند و در زمانی به این منطقه رفتند که شرق اروپا

اهمیت فراوانی در اقتصاد اروپا داشت و انبار آذوقه اروپا محسوب می‌شد. این یهودیان مباشرین املاک اشراف محلی، به خصوص در لهستان، شدند و شریان حیات اقتصادی منطقه را به دست گرفتند و تا آنجا قدرت یافتند که در اواخر قرن نوزدهم مالک حدود یک میلیون و چهار صد هزار هکتار از اراضی مرغوب کشاورزی شرق اروپا بودند. آنها صرافان منطقه نیز بودند و شبکه وسیعی از میخانه‌ها و میهمانخانه‌ها را در تملک داشتند. تاریخ و ادبیات شرق اروپا سرشار است از وقایع و داستان‌هایی درباره فجایع و ستم مباشرین و صرافان یهودی علیه مردم این مناطق. عجیب اینجاست که پوگروم‌ها و موج مهاجرت بعد از آن، درست در زمانی اتفاق افتاد که تحولات اقتصادی شرق اروپا به سود یهودیان نبود. شورش‌های اشراف لهستان علیه روسیه سبب شده بود که بسیاری از آنها بگریزند و املاک‌شان مصادره یا مخروبه شود و مباشرین یهودی جایگاه سابق را در کشاورزی منطقه از دست بدهند. دولت روسیه محدودیت‌های شدید در راه فعالیت میخانه‌دارها و فروش مشروبات الکلی وضع کرده بود. آزادی سرف‌ها، یعنی تبدیل دهقانان از برده به رعیت نسبتاً آزاد، سبب شده بود که یک قشر جدید مرفه در میان دهقانان ایجاد شود که در فعالیت‌های پولی و تجاری شاغل شدند و صرافان یهودی را از روستاها بیرون راندند. تمام این عوامل سبب شده بود که یهودیان از نظر اقتصادی به رکود برسند و امکانات گذشته را برای تکاثر ثروت نداشته باشند. لذا، آنها به دنبال بهانه‌ای بودند که شرق اروپا را تخلیه کنند و به سرزمین‌های از نظر اقتصادی شکوفا، به خصوص ایالات متحده آمریکا، بروند. طبعاً این مهاجرت انبوه میلیونی در شرایط عادی امکان نداشت و برای تحقق آن به همدلی افکار عمومی و دولت‌های غرب اروپا و ایالات متحده آمریکا نیاز بود و گرنه این انتقال عظیم جمعیتی واکنش شدید مردم بومی را برمی‌انگیخت. بنابراین، باید فضای تبلیغاتی مناسبی ایجاد می‌شد تا دولت‌های اروپای غربی و آمریکا و مردم این کشورها مهاجرت عظیم فوق را بپذیرند. پوگروم‌ها و تبلیغات و مظلوم‌نمایی‌های بعد از آن بهانه لازم برای این مهاجرت بود.

بلافاصله، بعد از این حوادث و زمینه‌سازی‌های سیاسی و تبلیغاتی، زرسالاران بزرگ یهودی، مانند بارون هرش و روچیلدها، مذاکره با مقامات روسیه را آغاز کردند. بارون هرش با دولت روسیه به توافق رسید که ظرف ۲۵ سال ترتیب مهاجرت چهار میلیون یهودی را بدهد و بر اساس این توافق با سرمایه دو میلیون پوند سازمانی ایجاد شد به نام "اتحادیه مستعمراتی یهود" یا "ایکا". فهرست مؤسسين این سازمان نشان می‌دهد که رهبری موج فوق به‌دست چه کسانی بوده است. مؤسسين ایکا، علاوه بر بارون هرش، اعضای برخی از بزرگترین خاندان‌های زرسالار یهودی معاصر هستند؛ یعنی خانواده‌های روچیلد، کوهن، گلداسمید، کاسل، موکاتا و ریناش. بعد از مرگ بارون

هرش، بارون ادموند روچیلد متولی این سازمان شد. سپس بارون هرش با دولت آمریکا به مذاکره پرداخت. این مذاکره دو سال طول کشید و پس از بذل و بخشش‌های فراوان، سرانجام دولت آمریکا تسلیم شد و "بنیاد خیریه بارون دو هرش"، با هدف اسکان یهودیان مهاجر در آمریکا، در این کشور آغاز به کار کرد. به این ترتیب، اولین گروه مهاجرین یهودی راهی آمریکا و کانادا شدند. در میان نخستین نسل مهاجرین یهودی فوق بنیانگذاران صنعت سینمای آمریکا و هالیوود قرار داشتند: لویی مایر، برادران شنک، شموئل گلب‌فیش (ساموئل گلدوین بعدی)، لوئیز زلنیک، برادران وارنر، سام اشیپگل، ال جلسون، اسرائیل بالین (ایروینگ برلین) و غیره.

چنین بود که بر بستر جوسازی‌هایی که به بهانه پوگروم‌ها صورت گرفت، جنبش جدید صهیونیستی پدید شد. سازمان‌هایی مانند هیئت زیون (عشق صهیون)، بنی زیون (اولاد صهیون)، اهوت زیون (برادری صهیون) و غیره ایجاد شدند. این جنبش در مجموع به هووی زیون (عاشقان صهیون) معروف است. در این فضا بود که رساله‌های متعددی درباره تأسیس دولت یهود در فلسطین منتشر شد. ناتان برنباوم اصطلاح "صهیونیسم" را درست کرد و تئورسین‌های سیاسی مانند دکتر لئون پینسکر به فعالیت پرداختند. این دکتر پینسکر در سال ۱۸۸۲ رساله‌ای منتشر کرد به نام خود رهایی. او در این رساله گفت که "یهود آزاری" در "یهود ترسی" (جودافویا) ریشه دارد که یهودی را موجودی ماوراء انسان، چیزی مانند غول، می‌بیند. برای اینکه این "جودافویا" از بین برود باید یهودیان کشور خاص خود را داشته باشند و به آنجا مهاجرت کنند. روح و جوهره این رساله "اقتدار دولت یهود" است. مثلاً، پینسکر می‌گوید: «قدرت از آن کسانی است که اعمال قدرت می‌کنند.» برنباوم نیز رساله نوزایی مکی در یهود را نوشت و خواستار تشکیل کنگره جهانی یهودیان شد. و سرانجام این موج به هرتزل و کنگره صهیونیستی انجامید.

نتیجه این موج، مهاجرت وسیع یهودیان از شرق اروپا بود. از سال ۱۸۸۱ (شروع پوگروم‌ها) تا سال ۱۹۱۴ میلادی بیش از دو و نیم میلیون نفر یهودی از شرق اروپا مهاجرت کردند. در این مهاجرت "صهیون" بهانه‌ای بیش نبود و این مهاجرت‌ها به‌طور عمده به ایالات متحده آمریکا صورت گرفت نه به فلسطین. در واقع، هدف اصلی از ایجاد این مهاجرت تاریخی و سرنوشت‌ساز، اشغال کامل کشور ایالات متحده آمریکا از درون بود. توجه کنیم که از ۲/۵ میلیون نفر یهودی مهاجر، حدود دو میلیون نفرشان به ایالات متحده آمریکا رفتند، ۳۵۰ هزار نفرشان به اروپای غربی، تعدادی به آرژانتین و سایر کشورها و تعداد بسیار کمی به فلسطین. این بی‌توجهی به سرزمین فلسطین را در گذشته، مثلاً در موج بزرگ مهاجرت یهودیان شبه جزیره ایبری در قرن شانزدهم، نیز

می‌توان دید که درست مانند جریان اخیر بر اساس اصل مظلومیت و آوارگی و به بهانه دروغین انکیزیسیون صورت گرفت. در آن زمان نیز در حالیکه انبوه یهودیان مهاجر در کانون‌های اصلی تجاری حوزه مدیترانه و غرب اروپا مستقر شدند، از سواحل لبنان و شمال آفریقا تا اسلامبول و از میر و سالونیک تا بنادر هلند و آلمان و ایتالیا و فرانسه و بلژیک، و خیل کثیری از آنها به لهستان و شرق اروپا رفتند، تنها گروه بسیار ناچیزی به فلسطین رفتند که بطور عمده حاخام‌های سالخورده یهودی بودند. در موج اخیر نیز همین گرایش مشاهده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که این بار نیز هدف چنگ‌اندازی بر فرصت‌های بکر اقتصادی بود و آرمان‌گرایی دینی تنها پوششی بود برای اهداف دیگر. البته در موج اخیر فلسطین، برخلاف گذشته، اهمیت جدی یافته بود و به این دلیل "آرمان صهیون" تابعی از چنگ‌اندازی استعماری بر منطقه استراتژیک خاورمیانه و شمال آفریقا نیز به‌شمار می‌رفت. با کشف نفت این منطقه از اهمیت فوق‌العاده برخوردار شد و به تبع آن "آرمان ارض موعود"، یا صهیونیسم، نیز جدی‌تر شد.

رضوی: یعنی نفوذ یهودیان در سیاست و اقتصاد و فرهنگ ایالات متحده آمریکا از زمان مهاجرت فوق شروع شد؟

شهبازی: خیر! نفوذ یهودیان از آغاز کشف قاره آمریکا وجود داشت زیرا کریستف کلمب، طبق نظر برخی محققین، یهودی مخفی بود و این کاملاً مسلم است که سفر او با سرمایه یهودیان دربار اسپانیا انجام شد. و این نیز مسلم است که اولین اروپایی که بر قاره آمریکا پا نهاد، یعنی یکی از همراهان کلمب، رسماً یهودی بود. در قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم نیز یهودیان در آمریکای شمالی بسیار متنفذ بودند و در واقع سنگ بنای بندر نیویورک را یهودیان نهادند. ولی اقتدار مالی آنها، هم در ایالات متحده و هم در کانادا، نسبتی با جمعیت‌شان نداشت. تا اواخر قرن نوزدهم یهودیان در آمریکای شمالی از نظر جمعیت بسیار اندک بودند و لذا الیگارشی یهودی به حضور یک جمعیت انبوه یهودی نیاز داشت تا بتواند اقتدار سیاسی خود را تثبیت و تکمیل کند. نتیجه این بود که در آستانه جنگ دوم جهانی، شهر نیویورک با ۱/۵ میلیون نفر سکنه یهودی به بزرگترین و متراکم‌ترین مرکز یهودیان جهان تبدیل شد و در ساختار جهانی یهودیان همان مقامی را یافت که بندر آمستردام قرن هفدهم از آن برخوردار بود. در این زمان در شیکاگو ۳۵۰ هزار نفر، در فیلادلفیا ۱۷۵ هزار نفر و در لندن ۱۵۰ هزار نفر یهودی استقرار یافته بودند.

حضور این جمعیت انبوه و بسیار ثروتمند به سرعت چهره فرهنگی و اجتماعی جامعه آمریکا را تغییر داد. یهودیان به همراه خود حرفه‌های سنتی خویش را نیز از روسیه و شرق اروپا به "دنیای جدید" منتقل کردند از جمله ایجاد شبکه گسترده تجارت مشروبات الکلی. یهودیان مهاجر اروپای شرقی بنیانگذاران تجارت مشروبات الکلی در آمریکا هستند و این تجارت چنان اوجی گرفت و حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه آمریکا را به خطر انداخت که در سال ۱۹۳۳ دولت آمریکا فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد. یک نمونه معروف، ساموئل برونفمن یهودی است که در کانادا سکونت داشت و بزرگترین تولیدکننده مشروبات الکلی و مواد مخدر برای بازار ایالات متحده آمریکا به‌شمار می‌رفت. او برای توزیع کالاهای خود شبکه مخوفی در آمریکا ایجاد کرد که آرنولد روتشتین یهودی آن را اداره می‌کرد و بعداً مه‌یر لانسکی یهودی ریاست این شبکه را به‌دست گرفت. کمپانی برونفمن، که سیگرام نام دارد، هنوز نیز فعال است و فروش سالیانه آن فقط از طریق مشروبات الکلی بیش از یک میلیارد دلار است. خانواده برونفمن مالک کمپانی نفتی تکزاس- پاسیفیک نیز هستند که از بزرگترین کمپانی‌های نفتی ایالات متحده است. مجتمع مطبوعاتی دوپونت کانادا نیز متعلق به برونفمن‌ها است. بنابراین، سازمانی که به نام "مافیای آمریکا" معروف شده، برخلاف تبلیغات هالیوود که فقط گانگسترهای ایتالیایی را نمایش می‌دهد، از بدو تأسیس ابزار الیگارش‌ی یهودی بوده و هست. در تاریخنگاری آمریکا، روتشتین را به عنوان «بنیانگذار تبهکاری سازمان یافته» در این کشور معرفی می‌کنند. گانگسترهای معروفی مانند واکسی گوردون، جک دیاموند، فرانک کوستلو، مه‌یر لانسکی، لکی لوچیانو، بنجامین زیگل، جانی توریو و غیره نوجه‌ها و دست‌پرورده‌های روتشتین بودند و او در مطبوعات آمریکا به "سلطان دنیای پنهان" شهرت داشت. از مه‌یر لانسکی، شاگرد و جانشین روتشتین، که پانزده سال پیش درگذشت، نیز به عنوان رهبر "شبکه جرم و جنایت سازمان یافته" در آمریکا یاد می‌شود. او شبکه بسیار وسیعی از قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها را در کوبای قبل از کاسترو، باهاماس و ایالات متحده در اختیار داشت. او در تمامی عملیات جنایی قابل تصور، از سرقت مسلحانه و فروش مواد مخدر و قمار و فحشای سازمان یافته تا سرقت کودکان و باجگیری و تجاوز به عنف و غیره و غیره، دست داشت و به قتل بسیاری از سران باندهای خودسر و مستقل تبهکار در نیویورک و نیوجرسی دست زد. جالب است بدانید که در سال ۱۹۷۰ دولت آمریکا برای دستگیری لانسکی اقدام کرد. لانسکی به اسرائیل فرار کرد و پس از دو سال جنگ حقوقی با دولت آمریکا سرانجام به این کشور بازگشت، محاکمه و تبرئه شد. یکی دیگر از رهبران مافیای آمریکا، ویلیام ساموئل رزنبرگ معروف به "بیلی رز"

است که او نیز، مانند لانسکی و لوچیانو و زیگل و غیره، یهودی بود. بیلی رز از وابستگان برنارد باروخ یهودی، رئیس کمیته صنایع جنگی دولت آمریکا، بود و تمام کارهایش را در مشاوره با باروخ انجام می‌داد. بیلی رز از سال ۱۹۲۴ شبکه بسیار گسترده‌ای از فاحشه‌خانه‌ها و کلوپ‌های شبانه (نایت کلاب) تأسیس کرد. وی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به نمایش شو نیز اشتغال داشت و یکی از شوهای او فقط طی یک هفته یکصد هزار دلار آن زمان فروش کرد. بیلی رز از اینطریق به یکی از میلیاردرهای آمریکا بدل شد. او، در کنار لرد ساسون و برونفمن‌های کانادا و دیگران، یکی از رهبران اصلی سندیکای جهانی تجارت مواد مخدر بود. بیلی رز در سویس بانکی تأسیس کرد به نام بانک بین‌المللی اعتباری و از اینطریق پول‌های حاصل از فروش مواد مخدر را جابجا می‌کرد و عملیات مالی خود را سامان می‌داد. این آقای بیلی رز در سال ۱۹۶۵ سفری به اسرائیل کرد و کلکسیون مجسمه‌های فلزی خود را، که بیش از یک میلیون دلار ارزش داشت، به این دولت اهدا نمود و به بن‌گوریون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، گفت: «این مجسمه‌ها را ذوب کنید و برای جنگ با اعراب با آن فشنگ بسازید!»

موج مهاجرت بعد از پوگروم‌ها، که با مهاجرت زمان جنگ جهانی دوم تکمیل شد، واقعا به معنای اشغال کشور آمریکا بود. در همه عرصه‌های مهم جامعه آمریکا همین وضع ایجاد شد. مثلا، هالیوود بر بنیاد همین موج و به‌وسیله یهودیان ایجاد شد. تمامی کمپانی‌های اصلی تولید فیلم هالیوود، مانند پارامونت، مترو گلدوین مایر، یونایتد آر티ست، فوکس قرن بیستم، برادران وارنر و غیره و غیره، که بزرگترین تأثیرات را در شکل‌گیری فرهنگ معاصر جهان داشته‌اند، به‌وسیله یهودیان ایجاد شدند و به یهودیان تعلق دارند. امروزه این نهاد مهم فرهنگی چنان عظمتی دارد که برای تولید هر فیلم سینمایی به‌طور متوسط ۲۶ میلیون دلار هزینه می‌کند و میانگین مخارج تبلیغاتی آن برای عرضه هر فیلم به بازار ۱۲ میلیون دلار است یعنی به‌طور متوسط برای هر فیلم ۳۸ میلیون دلار هزینه می‌کند. بسیاری از کارگردان‌های برجسته هالیوود نیز یهودی‌اند و از نسل همان یهودیان مهاجر. مثلا، پدر سام اشیگل، از دوستان تئودور هرتزل بود و خود او مدتی به علت عضویت در شبکه مافیای روتشتین زندانی شد. اشیگل تولیدکننده فیلم‌های معروفی مثل «پل رودخانه کوای» و «لورنس عربستان» و «ملکه آفریقایی» است. یا ساموئل گلدوین، یکی از دو بنیانگذار کمپانی متروگلدوین مایر، از خویشان مه‌یر لانسکی تبهکار بود. این هالیوود بود که بسیاری از ایستارهای اخلاقی را در آمریکا و دنیای جدید دگرگون کرد. مثلا، اولین فیلم تاریخ سینما، که در آن حریم اخلاق سنتی مسیحی شکسته شد، «ماه آبی است» نام دارد که در سال ۱۹۵۳ ساخته شد. در این فیلم

برای اولین بار واژه‌هایی مانند "آبستن" و "باکره" به کار رفت. از زمان تولید این فیلم فقط ۴۵ سال می‌گذرد. این فیلم را با فیلم‌های جدید مقایسه کنید و ببینید در این دوره کوتاه چه تغییر عظیم و حیرت‌انگیزی در نظام اخلاقی غرب و دنیای پس از هالیوود رخ داده است. کارگردان این فیلم یک یهودی به نام اتو پرمینگر است و کمپانی سازنده‌اش یونایتد آرتیست. این آقای پرمینگر سه سال بعد فیلم "مردی با دست‌های طلایی" را عرضه کرد و در این فیلم یک تابوی اخلاقی دیگر را شکست و برای اولین بار به نمایش اعتیاد به هرویین پرداخت. او در فیلم بعدی‌اش، که در سال ۱۹۵۹ یعنی ۳۹ سال پیش عرضه شد، برای اولین بار صحنه تجاوز جنسی را به نمایش گذاشت. فیلم بعدی او "اکسودوس" است که روایتی صهیونیستی و به شدت ناجوانمردانه از تأسیس دولت اسرائیل را ارائه می‌دهد. در رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی نیز همین وضع حکمفرماست. تقریباً تمامی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی مهم آمریکا را یهودیان تأسیس کردند و مالکیت آن به ایشان تعلق دارد؛ از رادیو آمریکا تا تلویزیون کلمبیا (سی. بی. اس.). کمپانی‌های مهم خبری نیز همین وضع را دارند؛ آسوشیتدپرس، رویتر و غیره و غیره. شبکه‌های مطبوعاتی نیز همین وضع را دارند. روبرت مردوخ، که به "سلطان رسانه‌ها" شهرت دارد، نامی کاملاً آشناست. در واقع، در طول تاریخ بشری هیچگاه سرزمینی مستعدتر از آمریکای شمالی برای شکوفایی و بروز تمامی استعداد‌های نهفته الیگارش‌ی یهودی وجود نداشته است.

رضوی: با توجه به تأکیدی که بر تفکیک میان یهودیان مستقل و الیگارش‌ی یهودی دارید، مفید است به جریان‌های روشنفکری مستقل از الیگارش‌ی یهودی نیز اشاره‌ای داشته باشیم. اخیراً کتابی به نام *دریای ایمان* ترجمه شده از یک کشیش انگلیسی که در آن فرایند سکولار شدن مسیحیت در غرب را تحلیل می‌کند. در نیمه اول قرن نوزدهم برای اولین بار در آلمان بحث نقد کتاب *مقدس مطرح* می‌شود و این مسئله باعث می‌شود که بحث‌های دامنه‌داری در بگیرد و حتی بعضی کتاب‌ها کنترل و سانسور شوند. اما نتیجه این بحث موجی از روشنگری در میان مسیحیان بود. به نظر شما این موج بر یهودیان چه تأثیری داشت؟

شهبازی: یهودیان، به‌رغم ساختار به‌شدت بسته و متمرکز سیاسی آنها، هیچگاه بی‌تأثیر از فرهنگ جوامع میزبان نبوده‌اند. به عبارت دیگر، فرآیند همپیوندی (انترگراسیون) و همانندگری (اسیمیلاسیون) فرهنگی را در طول تاریخ قوم یهود نیز می‌توان مشاهده کرد. در گذشته، آنها از فرهنگ‌های فنیقی (کنعانی)، مصری، ایرانی،

یونانی، رومی و اسلامی به شدت تأثیر گرفتند. شکوفایی تمدن اسلامی سبب شد یهودیان، که در آن دوران به طور کامل در این حوزه تمدنی ساکن بودند و مرکزشان در بغداد بود، به شدت تأثیر بگیرند و حتی در میان آنها انشعاب شود و فرقه‌ای به نام قرائیون به رهبری عنان بن داوود ایجاد شود که بعدها به فرقه بسیار متنفذی تبدیل شد و یهودیان حاخامی یا تلمودی به شدت با آن خصومت داشتند. تأثیر فرهنگ اسلامی بر یهودیان بسیار عظیم است و تقریباً مشابه با تأثیری است که فرهنگ جدید اروپایی در قرن‌های اخیر بر آنها داشت. فرایند خردگرا شدن نگاه دینی در اروپای جدید نیز طبعاً بر یهودیان تأثیر گذارد و ساختار سیاسی متمرکز سنتی یهودیان را به شدت مورد حمله قرار داد. اولین کسی که این موج را شروع کرد اسپینوزای یهودی در نیمه دوم قرن هفدهم بود که در آثارش به شدت به الیگارشوی یهودی حمله کرده است. از این دوران است که اولاً، از درون جوامع بسته یهودی به تدریج افراد مستقل یهودی، یهودیانی که پیوندهای فردی و انسانی خویش را بر پیوندهای قبیله‌ای - نژادی ترجیح می‌دادند، سر برآوردند. دوم، این فرآیند مکانیسم رهبری جوامع یهودی را پیچیده‌تر کرد و زرسالاران یهودی را به سوی ابداع شیوه‌های جدید برای تداوم سلطه خود سوق داد. معهذاً، این فرآیند هیچگاه به فروپاشی کامل نظام سنتی جوامع یهودی نینجامید و تنها بخشی از یهودیان را به شهروندان فارغ از سلطه دولت غیررسمی یهود تبدیل کرد. در حالی که بخش دیگر همچنان در چارچوب ساختار متمرکز و پنهان سنتی خود باقی ماندند. از این دوران است که به تدریج شاهد شکایت برخی از یهودیان فرودست و فقیر از ثروتمندان و رهبران جوامع خویش به دادگاه‌های کشورهای محل استقرارشان در اروپا هستیم. بعد از اسپینوزا، بیشترین نقش را در این موج استحاله فرهنگی در جامعه اروپایی، موسس مندلسون، فیلسوف معروف یهودی قرن هیجدهم، داشت. این موج در قرن نوزدهم به جنبش هاسکالا یا روشنگری یهودی معروف شد و ماسکیلیم‌ها یا روشنگران یهودی این نغمه جدید را ساز کردند که یهودیت فقط یک دین است نه یک دولت یا ملت و آنها شهروندان آزاد دولت‌های متبوع خود هستند. شعار اصلاح‌طلبان یهودی این بود: <در خیابان انسان باش و در خانه یهودی>. در نیمه اول قرن نوزدهم روابط این روشنگران با الیگارشوی یهودی بسیار تشنج‌آمیز بود. برای مثال، در سال ۱۸۱۸ تعدادی از این روشنگران یهودی در شهر هامبورگ موارد مربوط به ظهور مسیح و بازگشت به صهیون را از ادعیه یهودیان حذف کردند. این اقدام با مخالفت شدید اکثریت جامعه یهودی هامبورگ مواجه شد در حدی که برای مدتی مراسم نیایش در کنیسه‌ها تحریم بود. یکی از معروف‌ترین این ماسکیلیم‌ها دکتر لئوپولد زونز است که به "پدر پژوهش‌های نوین یهودی" معروف است. دکتر زونز، با هدف

کمک به تسریع فرایند همسان‌گری فرهنگی، به پژوهش‌های علمی درباره فرهنگ قوم یهود دست زد. او در سال ۱۸۳۲ کتابی به نام *مواعظ یهودیان* منتشر کرد و در آن نشان داد که در طول تاریخ، یهودیان طبق سنن بومی زیستگاه و زمانه خود آئین خویش را سامان داده‌اند. او پنج سال بعد کتاب دیگری منتشر کرد به نام *اسامی یهودی* و در آن نشان داد که یهودیان همواره نام‌های اقوام پیرامون خود را جذب کرده‌اند. یکی دیگر از این روشنگران یهودی، دکتر *آبراهام گیگر* است. او نیز به بررسی تاریخ یهود پرداخت و نشان داد که دین و فرهنگ یهود محصول شرایط اجتماعی و متحول با تحولات تاریخی بوده است. این روشنفکران مستقل و اصلاح‌طلب یهودی بعدها هسته اصلی یهودیان مخالف صهیونیسم را در کشورهای غربی تشکیل دادند. سوسیالیست‌های یهودی چون فردیناند لاسال و رزا لوکزامبورگ نیز در تداوم همین جنبش پیدا شدند. یکی دیگر از این یهودیان معترض *یاکوب برافمن* است که در ۳۴ سالگی مسیحی شد و در سال ۱۸۶۰ کتاب دوجلدی مفصلی مشتمل بر اسناد درونی سازمان یهودیان روسیه (کاهال) منتشر کرد. این اثر به کتاب *کاهال* معروف است و یکی از منابع مهم محققین برای آشنایی با ساختارهای سری جوامع یهودی در قرن نوزدهم و آداب و سنن آنها به‌شمار می‌رود. این کتاب، برخلاف پروتکل‌های *بزرگان یهود*، که محققین عموماً آن را جعلی می‌دانند، کاملاً معتبر است و نیز صحت اسناد مندرج در کتاب برافمن را تأیید می‌کند. برافمن در مقدمه این کتاب می‌نویسد جوامع یهودی با حفظ ساختارهای سری درونی خویش، از طریق استقرار در سرزمین‌های مختلف، «دولتی در درون دولت» تشکیل می‌دهند با هدف استثمار سکنه آن سرزمین‌ها و سلطه بر آنان.

در مقابل جنبش هاسکالا، با حمایت الیگارش‌ی یهودی، جنبش ناسیونالیسم یهود سربرکشید. مثلاً، پرز اسمولنسکین در مقاله‌ها و کتاب‌هایش به مندلسون و حلقه برلین و به تمام کسانی که یهودیت را صرفاً یک دین می‌دانستند و عنصر ملی آن را انکار می‌کردند، سخت حمله می‌کرد. به اعتقاد اسمولنسکین، یهودیان یک ملت‌اند و خصایص ملی بطور عمده در فرهنگ آنها تبلور یافته که عمده‌ترین آن زبان عبری و آرمان‌های مسیحایی است؛ و کسانی که «روح ملی یهودیت» را انکار می‌کنند به مردم خود خیانت می‌کنند. در رأس این جنبش خاندان *روچیلد* و مجموعه مقتدری که آن را «زرسالاری یهودی» می‌نامم، قرار داشت. این الیگارش‌ی بر پایه میراث قوم یهود، شکل جدیدی از جهان‌وطنی یهودی را، در آمیزش با آریستوکراسی استعماری دنیای غرب، سازمان داد که با ماجرای *مرموز پوگروم‌ها* جان گرفت و صهیونیسم جدید را آفرید. آنها ابتدا در سال ۱۸۶۰ سازمان *آلیانس اسرائیلی* را در پاریس تأسیس کردند و در دهه ۱۸۷۰ سازمان‌های متعددی ایجاد نمودند و به کمک ثروت انبوه و نفوذ سیاسی فراوان

خود، ساختار سیاسی متمرکز و جهان‌وطن یهودیان را به شکل جدیدی تداوم بخشیدند. این تحولی است که تاریخنگاری رسمی یهود از آن با عنوان <تجدید حیات ملی یهودیان> یاد می‌کند. شاخص این ناسیونالیسم یهود احیای آرمان بازگشت به صهیون بود که سازمان آلیانس اسرائیلی و نشریاتی چون *هاشه‌هار*، به سردبیری اسمولنسکین، و اندیشمندانی چون موسس هس ترویج می‌کردند. موسس مونت‌فیوره، باجناق ناتان مایر روچیلد (زرسالار بزرگ یهودی و بنیانگذار بنیاد روچیلد انگلستان)، در این تجدید سازمان یهودیان نقش بسیار مهمی داشت.

چنان‌که می‌بینیم، محدود کردن تاریخ صهیونیسم جدید به هرتزل و کتاب *دولت یهود* او نادرست و گمراه‌کننده است. تاریخنگاری رسمی یهود برای اثبات استقلال صهیونیسم از زرسالاری یهودی و ارائه آن به عنوان یک جنبش فکری، که از درون روشنفکران طبقه متوسط یهودی بیرون آمد، تلاش فراوانی به کار گرفته است. بررسی منابع یهودی روشن می‌کند که اثبات این "استقلال" خط اصلی آنان است. زیرا در غیر این صورت صهیونیسم چیزی جز حربه فکری و سیاسی زرسالاری یهودی جلوه‌گر نخواهد شد. این بررسی نشان می‌دهد که نقطه ضعف و چشم‌اسفندیار صهیونیسم دقیقاً آشکار شدن این رابطه است. یک نمونه مقدمه آرتور جیمز بالفور بر کتاب *تاریخ صهیونیسم* نائوم سوکولو است. بالفور می‌نویسد که در ژانویه ۱۹۰۶ در پی بحث‌هایی با دکتر وایزمن <قانع شد که تاریخ را نمی‌توان انکار کرد> و لذا طرح‌های صهیونیست‌ها برای استقرار در فلسطین را پذیرفت. معلوم نیست آقای بالفور، که عضو دائم و ثابت محافل شبانه لرد ناتانیل روچیلد بود، چرا باید اندیشه فوق را از حییم وایزمن بگیرد نه از لرد روچیلد؟ به‌علاوه، خود آقای وایزمن، که بعدها اولین رئیس‌جمهور دولت اسرائیل شد، در واقع امر چیزی بیش از عامل و کارگزار روچیلدها نبود و در دوران اقامتش در انگلیس با حمایت سیمون مارکس و اسرائیل سیف، دو تن از نزدیکان لرد روچیلد، زندگی و در دانشگاه منچستر تدریس می‌کرد و با حمایت آنها به تأسیس سازمان‌های صهیونیستی در انگلیس پرداخت. بهر حال، این نوشته نشان می‌دهد که تا چه حد تلاش می‌شود تا پیوند الیگارش‌ی زرسالار یهودی با صهیونیسم، حداقل در دوران پیدایش و شکل‌گیری آن، پنهان شود. معه‌ذا، اسناد چنان فراوان و گویاست که کمترین تردیدی در اثبات نقش اصلی زرسالاری یهودی در پیدایش "صهیونیسم جدید" باقی نمی‌گذارد.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**